



بهمن اینانلو

زمانی که اوضاع خرمشهر بحرانی شده بود، عده‌ای می‌گفتند ما باید برویم وضعیت خرمشهر را به امام گزارش بدهیم و ایشان را در جریان اتفاقات شهر قرار بدهیم؛ اما جهان‌آرا می‌گفت: «امام خودش در جریان هست. وضعیت هم مشخصه و روشنه. وظیفه ما فقط مقاومت و دفاع کردنه. هیچ وظیفه‌ای هم غیر از این نداریم.»

سکینه حورسی

بعد از سقوط خرمشهر، به دستور جهان‌آرا بچه‌ها در کوت شیخ ماندند و آن‌جا خط تشکیل دادند تا جلوی عراقی‌ها بایستند و از پیشروی بیشتر آن‌ها ممانعت به عمل آورند. بچه‌ها به کوت شیخ رفته و در حال دفاع بودند، اما ما هنوز در مقر کوی آریا بودیم. حدود ساعت دو نیمه‌شب در آن سکوت مطلق و ظلمات شب، همراه با صدای وزش باد، نوای آه و ناله‌ای هم به گوش می‌رسید. به سیدرسول بحرالعلوم گفتم: «سیدا! یه صدای ناله‌ای میاد! تو نمی‌شنوی؟» احتمال دادیم شاید کسی زخمی شده و این صدای ناله او است. سید از مقر بیرون رفت تا پی‌گیر صدا شود. لحظاتی بعد برگشت. دیدم گریه می‌کند. پرسیدم: «چی شده رسول؟ دوباره کسی شهید شده؟» با بغض گفت: «نه، بیا بریم بهت نشون بدم چی شده!» با هم از مقر آمدیم بیرون. سیدرسول با اشاره، یک نفر را که کمی آن طرف‌تر نشسته بود نشانم داد و گفت: «نگاه کن ببین! اون محمده!» در آن تاریکی، جهان‌آرا گوشه‌ای نشسته، سرش را بین دو پایش گرفته و های‌های گریه می‌کرد. صحنه بسیار غمناکی بود. به سیدرسول گفتم: «بیا بریم خلوتش رو بهم نزنیم.» تنهایی و غریبی جهان‌آرا اشک هر دوی ما را درآورد.

فریدون دشتی نژادپور

روزهای آخر مقاومت بود. جهان‌آرا ته‌مانده نیروهای حاضر در شهر را به من سپرد و گفت به کوچه آرش _ که آخرین کوچه بود _ بروید و آن‌جا مقاومت کنید. ما به آن منطقه رفتیم و تا شب با عراقی‌ها درگیر بودیم. شب، احمد فروزنده، مسئول اطلاعات سپاه خرمشهر تماس گرفت و گفت: «پیام دادن که شهر رو ترک کنید، برگردید عقب. گفتن می‌خوایم شهر رو بمبارون کنیم.» گفتم: «کی گفته باید شهر رو ترک کنیم؟» گفت: «پروانه!» پروانه اسم رمز بود. گفتم: «ما پروانه مروانه نمی‌شناسیم!» احمد گفت: «حالا من به شما می‌گم که شهر رو خالی کنید.» چاره‌ای نبود و باید برمی‌گشتیم. وضعیت طوری بغرنج شده بود که دیگر از روی پل هم نمی‌شد عبور کرد. عراقی‌ها می‌زدند. به هر حال، سه، چهار تا بلم درب و داغان پیدا کردیم و با بدبختی خودمان را به این طرف آب رساندیم. عده‌ای هم با شنا به این طرف آمدند و شهر را خالی کردیم. بعد از تخلیه شهر، هیچ بمبارانی اتفاق نیفتاد و این، پایان مقاومت ۴۵ روزه یا به تعبیر درست‌تر، مقاومت تن و تانک بود که در روز چهارم آبان ۱۳۵۹ به وقوع پیوست و خرمشهر از دست رفت.